

رومای پلائی

ایم فرآن زینای رزم !  
ما تو دارم آشنائی .

برگ ریزان تو  
یا مویس ایستان  
در کلب فضل سرد پار سائی ؟

هر دو می دانم ، اگر بنزوه ما  
انبوه گردد  
کوه گردد .

ای با کوه گران کتیم از جا  
تا ترا و دهمد ای

در سنگلرخان رآیی  
بی گران راهی هست ، راه ارزدا . . .

من که در آینه کول ،

داشتم صد بر ماران  
من که عمری شادای کلمه را  
باز آ فردم .

از پی نالدم ، رانزوه حدائی ؟

بلبلان ، دلنواز آواز ،  
از شوق یاران

سفر از سائین ، از آن سائی .

ایم فرآن ،

ای روح رومی پلائی !

( ای روح رومی پلائی )

کاش هر برگ زرت  
شمعی کند روشن بگلن

عاشق من ، عاشق برود سائی .

۱۹۹۷  
لندن ۱۹۹۷

رؤمای طلائع

سب

ای فزان!

زندای زمین

مآید دارم آشنائی

برگ و نهران تو؟

یا جوگان است این

در سبب فضل کرد یا راستی

هر دو می دانم اگر زنده ما

دنبه گردد

سکوه گردد

ای با کوه گران کدم از جا

تا تراود چشمه ای در سنگل خان رگی

بن کمران را می است، راه آرزو...

من که در آینه ای دل

در چشم تصویر باران

من که عمری شاد گشته را

باز آ خریدم

از چه مالیدم، زاننده حدیثی

بیلان را دلتواز آواز از زبون باران

سغرا، زینا، از آن ک سناش

ای فزان!

ای روح رؤمای طلائع

گاش هر برگ زرت  
سهمی کند روشن به گلن

عاشق من

عاشقم بر آشنائی

۱۹۹۷  
لیدن اکتبر ۱۹۹۷

+++